

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد پنجاه و هفتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۲ گنج حضور، بخش دوم

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک گم خایش، که دارد صد خطر

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴)

خاییدن: جویدن

هرچند ناز کردن یا همان اظهار بی نیازی نسبت به کمک خداوند و مرکز عدم برای من ذهنی از شکر هم شیرین تر به نظر می رسد، اما تو در پی جویدن و چشیدن این شیرینی نباش، زیرا فکر کردن براساس همانیدگی ها خطرات بسیاری به دنبال دارد.

ایمن آباد است آن راه نیاز
ترکِ نازش گیر و با آن ره بساز

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵)

پس راه نیاز، راه فضاگشایی و عدم کردن مرکز راهی ایمن و سرشار از آسایش و آرامش است. پس ناز کردن را کنار بگذار و با فضاگشایی با راه نیاز و سختی‌ها و دردهای هشیارانه‌اش بساز تا به بی‌نهایت خداوند زنده شوی.

ای بسا نازآوری زد پر و بال
آخر الامر، آن بر آن گس شد و بال

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۶)

چه بسیار کسانی که در برابر زندگی ناز کرده و با مقاومت نسبت به زندگی، پر و بالی زدند، یعنی مقداری حرکت کردند، فکر کردند و کار انجام دادند اما در آخر نه تنها باعث پروازشان نشد بلکه آن پر و بال زدن با من ذهنی موجب انباشته شدن دردهای زیادی شد و آنها را بدبخت کرد.

نکته: فکر و عمل با من ذهنی موجب بدبختی انسان می شود.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
باخبر گشتند از مولای خویش

– (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶)

عاشقان و انسان‌های فضاگشا از طریق بی‌مراد شدن و نرسیدن به خواسته‌های ذهن، از مولای خود، زندگی آگاه شدند، بدین طریق که آن‌ها به محض بی‌مراد شدن، به جای خشم و واکنش، به پیغام زندگی توجه می‌کنند، فضا را در اطراف بی‌مرادی باز کرده و همانیدگی خود را شناسایی می‌کنند.

نکته: به‌طور مثال اگر شخصی که شما قصد ازدواج با او را داشتید با شخص دیگری ازدواج کرد و این امر موجب بی‌مرادی شما شد، باید بدانید که با او همانیده بوده‌اید.

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت‌الجنه شنو ای خوش سرشت

– (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷)

قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

فضاگشایی، واکنش نشان ندادن و خشمگین نشدن در مقابل بی‌مرادی‌ها، سبب دریافت پیغام آن‌ها خواهد شد که این همان قلاووز و راهنمای ورود به بهشت فضای گشوده‌شده است. بنابراین ای انسانی که امتداد خداوند هستی و قدرت فضاگشایی داری، به این حدیث پیامبر که می‌گوید بهشت در سختی‌ها پوشیده شده‌است گوش کن.

نکته ۱: ما باید به هرچه که برای ذهنمان ناخوش آیند است، خوش آمد بگوییم. چراکه این درد و احساس ناخوش آیند به این علت است که ما همانندگی داریم، پس باید پیغام آن درد را بگیریم و همانندگی خود را شناسایی کنیم.

نکته ۲: کسی که تحت تأثیر میل شدید همانند شده شدن با چیزها و قرار دادن آنها در مرکزش باشد، مشغول خوشی گرفتن از آنها شده و حرص زیادتر کردن آنها را دارد. این طرز زندگی انسان را به سوی جهنم دردها می کشاند.
حدیث

«حُقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتْ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»
«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

گفت از بانگ و علای سگان
هیچ واگردد ز راهی کاروان؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲)

علالا: آواز بلند، بانگ، شور و غوغا

[این بیت مربوط به داستان نوح است. در این داستان مخالفت و بی توجهی های قوم نوح نسبت به دعوت او به فضاگشایی و زنده شدن به خداوند، لحظه ای موجب ناامیدی اش نشد و او همچنان به کار خود ادامه داد.] نوح با خود گفت مگر ممکن است کاروان هشیاری انسان های عاشق که به سوی زنده شدن به بی نهایت خدا می رود، از عوعو و سروصدای من های ذهنی از حرکت باز ایستد؟

نکته: در مسیر زنده شدن به خداوند نباید به حرف من های اطراف و به طور کلی جمع گوش کنیم و به شکایت ها و اخبار و هیاهوی آن ها توجهی داشته باشیم.

چه لطیفی و، ز آغاز چنان جباری
چه نهانی و عجب این که در این غوغایی

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰)

ای زندگی، از همان آغاز که من و تو باهم یکی بودیم چقدر لطیف و درعین حال جبار بوده‌ای، یعنی با تمام لطافتی که داری اما قوانین خودت مانند قانون جبران، قانون صبر، قانون شکر و ... را بدون هیچ کم و کاستی اجرا می‌کنی. خداوندا، چقدر تو نهان هستی. این بسیار عجیب است که انسان‌ها برای دیده شدن در من ذهنی با سبب‌سازی ذهن تو را به سروصدا و غوغای ذهن درمی‌آورند و خاموش نمی‌شوند.

نکته: یکی از قوانین بسیار مهم زندگی این است که عقل کل درست کار می‌کند، اما عقل من ذهنی درست کار نمی‌کند. زیرا عقل من ذهنی بر پایه حرص و شهوت زیاد کردن همانیدگی‌ها بنا شده، اما عقل کل که از «قضا و کن فکان» می‌آید براساس آن چیزی است که خداوند فکر می‌کند و می‌گوید بشو، پس می‌شود. از آن جایی که خداوند جبار است همیشه عقل او اجرا می‌شود نه آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد.

خمش کردم، سخن کوتاه خوش تر
که این ساعت نمی گنجد علالا

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۳)

من در این لحظه خاموش شدم و دیگر سخن نمی گویم، هرچه کمتر سخن بگویم بهتر است، چراکه در این لحظه ابدی علالا یعنی سروصدای ذهن نمی گنجد.

هست مهمان خانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴)

ضیف: مهمان

ای انسان، این تن و ذهن تو مانند مهمان خانه‌ای ست که هر لحظه مهمانی جدید از طرف زندگی در قالب یک فکر و یا یک وضعیت، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

نکته: ما باید لحظه به لحظه به جای واکنش و شکایت در مقابل بی‌مرادی‌ها، با فضاگشایی پیغام آن‌ها را دریافت کنیم.

هین، مگو کاین میاند اندر گردنم
که هم‌اکنون بازپرد در عدم

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵)

مبادا با مقاومت و ستیزه در برابر وضعیت این لحظه واکنش نشان دهی و از آن شکایت کنی، چراکه در این صورت بدون آن که پیغامش را برسانی، برمی‌گردد و رهسپار فضای عدم می‌شود.

هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیف است، او را دار خوش

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶)

هر فکر یا اتفاقی که این لحظه از جهان غیب، توسط «قضا و کُن فکان» به مرکزت می‌آید، فارغ از آن که ذهن چطور آن را نشان می‌دهد، مهمانی از طرف زندگی است. بنابراین با فضاگشایی خوش آمد بگو و با احترام از آن پذیرایی کن تا پیغامش را که در واقع کمک به شناسایی یک همانیدگی است بگیری.

لیک حاضر باش در خود، ای فتی
تا به خانه او بیابد مر تو را

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳)

فتی: جوان مرد

اما تو ای جوان، هر لحظه در پیشگاه خودت «حاضر باش»، یعنی به هر آن چه که ذهن نشان می دهد اهمیتی نده تا فضای درونت باز شود. به صورت حضور ناظر از ذهنت بیرون بیا و پا به فضای گشوده شده درون بگذار، تا وقتی زندگی می خواهد پیغام اتفاق این لحظه را به تو برساند، تو را که در اصل از جنس خداوند هستی، به صورت مرکز عدم و فضای گشوده شده در خانه درونت پیدا کند.

ورنه خلعت را برد او باز پس
که نیابیدم به خانه هیچ کس

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴)

خلعت: لباس یا پارچه‌ای که خانواده داماد به عروس یا خانواده او هدیه می‌دهند، مجازاً هدیه.

وگر نه خداوند جایزه لباس حضور را برمی‌دارد می‌برد و می‌گوید که در خانه مرکز انسان هیچ کس را به عنوان جنس اصلی خودم نیافتیم تا پیغامم را به او برسانم که در این لحظه باید چکار کند؛ زیرا هشیاری او جذب همانیدگی‌ها و مشغول زندگی گرفتن از بیرون بود.

نکته: نگاهی به وضعیت کنونی جهان و همچنین زندگی شخصی تک‌تک ما، نشان می‌دهد که جمعاً و فرداً در دل انسان هیچ کس نیست و اکثر مردم در ذهن مشغول توجه به همانیدگی‌ها هستند و دلشان فاقد عدم و فضای گشوده شده است؛ در نتیجه خداوند هم نمی‌تواند پیغامش را به بشریت بدهد.

ز آن که استکمال تعظیم او نکرد
ورنه نسیان در نیاوردی نبرد

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲)

نسیان: فراموشی

زیرا انسان به جای استمرار در عدم نگه داشتن مرکز و فضاگشایی، با آوردن آن چه ذهن نشان می دهد به مرکزش، «تعظیم خدا» را آن طور که شایسته بزرگی خداوند است به جا نیاورده و من ذهنی اش را صفر نکرده است. بنابراین بر اساس من ذهنی بلند می شود و سخن می گوید، و گرنه با حمله های من ذهنی به هشیاری اش دچار فراموشی نمی شد و از یاد خدا غافل نمی گشت.

نکته: نسیان یا غافل شدن از یاد خدا نباید و نمی تواند به ما حمله کند. در حقیقت این ما هستیم که با انتخاب نادرست خود، تعظیم خداوند را تکمیل نمی کنیم.

چيست تعظيم خدا افراشتن؟
خويشتن را خوار و خاکی داشتن

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸)

تعظيم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

تعظيم و بزرگداشت خداوند چيست؟ لحظه به لحظه باز شدن فضای درون از طريق مهم ندانستن هر آن چه ذهن نشان می دهد و می خواهد به مرکز انسان بیاورد. او برای تعظيم، باید با پذیرش اتفاق این لحظه همچون مردگان تسليم شود و مدام من ذهني اش را کوچک تر و خوارتر کند، تا زمانی که مطمئن شود کاملاً صفر شده است. بدین ترتیب از زمین همانیدگی ها خارج شده، از جنس خداوند می شود و آسمان فضای گشوده شده درون را بزرگ و افراشته می کند.

چیست توحید خدا آموختن؟
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹)

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ این است که انسان پیاموزد در این لحظه با مهم ندانستن آن چه ذهن به عنوان اتفاق این لحظه نشان می‌دهد، بگوید غیر از خداوند کس دیگری در مرکز نیست. بدین ترتیب لحظه به لحظه من‌های ذهنی کوچک را که براساس همانیدگی‌ها ساخته شده‌اند، شناخته و در پیشگاه خدای واحد می‌سوزاند و از اتکا به جهان بیرون آزاد می‌شود.

گر همی خواهی که بفروزی چو روز
هستی همچون شبِ خود را بسوز

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۳۰)

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی،
در این صورت آن چیزی که ذهن نشان می دهد را به مرکز توجهات راه نده و این حس وجود و هستی داری
ذهنیات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند یعنی این فضای گشوده شده درون بسوزان تا هیچ
اثری از آن باقی نماند.

شرط تسلیم است، نه کار دراز
سود نبود در ضلالت ترک تاز

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳)

شرط زنده شدن به زندگی این است که انسان به جای سبب‌سازی و کار در من‌ذهنی، با تسلیم اتفاق این لحظه را بپذیرد تا فضای درون گشوده شود. چراکه تاخت و تاز در گمراهی ذهن و پریدن بین افکار همانیده و ایجاد درد فایده‌ای ندارد.

قبض دیدی چاره آن قبض کن
زان که سرها جمله می‌روید ز بن

– (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲)

بن: ریشه

اگر این لحظه در درون خود گرفتگی و انقباضی حس کردی، مطمئن باش که چیز این جهانی به مرکزت آمده. در این صورت برای این حالت چاره‌ای بیندیش، یعنی فضاگشایی کن تا آن چیز از مرکزت خارج شده و از ذهن بیرون بیایی؛ چراکه شاخ و برگ همانیدگی، درد و نتایج بد آن‌ها از ریشه تدبیر با من‌ذهنی می‌روید.

بسط دیدی، بسط خود را آب ده
چون برآید میوه، با اصحاب ده

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳)

اگر دیدی فضای درون گشوده شده است، مدام در اطراف اتفاقات بعدی هم فضا را باز و بازتر کن، و بدین صورت این حالت انبساط درونی که ریشه‌اش در فضای یکتایی ست را آبیاری کن. اکنون تو کارگاه خداوند شده و خود زندگی با صنعش روی تو کار می‌کند، پس میوه آن شادی بی‌سبب و خلاقیتی ست که از اعماق وجودت بالا می‌آید؛ آن را به دوستان و خویشان عشقی‌ات نیز عطا کن، تا آن‌ها نیز فضا را گشوده و به زندگی مرتعش شوند.

نکته: وقتی منقبض شده و دردی در ما بالا می‌آید، نباید پیش مردم برویم؛ چون به درد ارتعاش کرده و در اثر قرین شدن با آنان، اثر بدی رویشان خواهیم گذاشت.

حکم حق گسترده بهر ما بساط
 که بگویند از طریق انبساط
 - (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰)

خداوند لحظه به لحظه سفرهٔ عدم که پر از رحمت است را برای ما گسترده و به ما حکم کرده تا هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُن فکان» برایمان پیش می‌آید، به جای انقباض از طریق انبساط حرف بزنیم و عمل کنیم.

نکته: در حالت انبساط ما داریم عملاً اقرار می‌کنیم آن‌چه که ذهنمان نشان می‌دهد مهم نیست، بلکه باز بودن فضا و باز نگه داشتن آن مهم است؛ در نتیجه به طرز معجزه‌آسایی می‌بینیم آن چیزی که ذهن بد نشان می‌دهد، تغییر کرده و زیبا می‌شود. در واقع با خرد و عشق زندگی مسئله‌مان حل می‌شود.

با تشکر:
 کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
 گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۲ گنج حضور، بخش سوم (۱)

پس نیام کلی مطلوب تو من
جزو مقصودم تو را اندر زمن

- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۱۶)

[مولانا از جانب زندگی خطاب به انسان می گوید] پس مقصود اصلی و بزرگ ترین آرزومندی تو رسیدن به وصال من و زنده شدن به زندگی نیست. بلکه رسیدن به من نیز هم سطح اهداف دیگر تو از جمله ازدواج، بچه دار شدن، خرید خانه و تحصیل است که در من ذهنی می پرورانی و انتظار داری به مرور زمان به آنها دست یابی.

نکته: منظور و هدف اصلی ما باید عشق به زندگی و زنده شدن به خداوند باشد و در مرحله بعد براساس زنده شدن به او، برای رسیدن به اهداف فرعی هم تلاش کنیم.

نور حقّی و به حقّ جذّاب جان
خلق در ظلماتِ وهم‌اند و گمان

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳)

ای انسان، تو از جنس است هستی و به صورت بالقوه نور خدایی را در وجود خود داری، بنابراین به حقیقت جذب‌کننده جان‌هایی یعنی می‌توانی با مرکز عدم و از فضای گشوده‌شده به انسان‌ها نگاه کنی و از طریق ارتعاش به زندگی بر آن‌ها تأثیر بگذاری. اما در مقابل اغلب مردم دارای من‌ذهنی بوده، و در تاریکی حاصل از فکرهای همانیده، گذاشتن چیزها در مرکز و دیدن از طریق آن‌ها به سر می‌برند.

شرط تعظیم است، تا این نور خوش
گردد این بی‌دیدگان را سرمه‌کش

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴)

شرط این است که انسان هر لحظه تسلیم باشد و به‌جای استفاده از عقل من‌ذهنی، با مرکز عدم و از فضای
گشوده‌شده عقل خداوند را به‌کار ببرد تا نور زیبای هشیاری نظر و هشیاری حضور مانند سرمه بر چشم
انسان‌های همانیده‌ای که در من‌ذهنی قدرت دیدن را از دست داده‌اند، کشیده شود و آن‌ها را به نور عدم بینا
سازد.

نور یابد مستعد تیز گوش
کاو نباشد عاشقِ ظلمت چو موش

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵)

نور زندگی را کسی می‌یابد که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز مستعد دریافت پیام‌های زندگی ست و گوش جانش باز شده‌است. چنین شخصی مانند موش من‌ذهنی عاشق تاریکی نیست و از سوراخ این فکر همانیده به سوراخ فکر همانیده بعد نمی‌خزد و بر حسب همانیدگی‌ها نمی‌بیند.

نکته: حال باید از خود پرسیم آیا با فضاگشایی گوش جانمان باز شده‌است؟ و یا مستعد دریافت نور هستیم؟ آیا قابلیت تشخیص داریم که بینیم در این لحظه مانند موش من‌ذهنی شده‌ایم و در تاریکی افکار همانیده و دردها فرو رفته‌ایم؟

سُست چشمانی که شب جولان کنند
کی طوافِ مشعلِ ایمان کنند؟

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶)

مشعل: مشعل

کسانی که با قرار دادن اجسام در مرکز، روی چشمِ عدمشان را پوشانده و با عینکِ همانیدگی می‌بینند و در شبِ ذهن حرکت می‌کنند، چگونه ممکن است مرکزشان را عدم کرده، بت‌های همانیدگی را کنار بگذارند و به دور خدا یا زندگی طواف کنند؟

نکته: با توجه به این بیت باید خودمان را مورد بررسی قرار دهیم، آیا به دور بتِ همانیدگی می‌گردیم یا با عدم کردنِ مرکز، مشعلِ ایمان را روشن کرده و به دور زندگی طواف می‌کنیم؟

شرط تسلیم است، نه کار دراز
سود نبود در ضلالت ترک تاز

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳)

شرط زنده شدن به زندگی این است که انسان به جای سبب‌سازی و کار در من‌ذهنی، با تسلیم اتفاق این لحظه را بپذیرد تا فضای درون گشوده شود. چرا که تاخت و تاز در گمراهی ذهن و پریدن بین افکار همانیده و ایجاد درد فایده‌ای ندارد.

من نجویم زین سپس راه اثیر
پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۴)

ضالالت: گمراهی
اثیر: آسمان، گره آتش که بالای گره هواست؛ در این جا مراد هشیاری جسمی است.

من از این پس راه همانیدگی‌ها را که به درد ختم می‌شود، جست‌وجو نمی‌کنم. در عوض فضا را باز کرده و فقط به دنبال پیر می‌گردم، یعنی از خداوند و یا بزرگانی چون مولانا که امتداد زندگی هستند پیروی می‌کنم تا به خداوند وصل شوم.

نکته: از این ابیات درمی‌یابیم که باید پیش‌روی در مسیر همانیدگی‌ها را متوقف سازیم که نتیجه‌ای جز ایجاد درد و گم شدن در وهم و خیال ندارد. همچنین پندار کمال را کنار گذاشته و با پیروی از بزرگان و مولانا به دنبال شناسایی و اصلاح زندگی خود بوده و از کار دراز و بی‌هوده در من‌ذهنی پرهیزیم.

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تدبیر به تقدیر خداوند نماند

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲)-

انسان بر اساس همانیدگی‌ها و شهوت زیاد کردن آن‌ها و با عقل من‌ذهنی شروع به فکر کردن و چاره‌اندیشی می‌کند، در حالی که از تقدیر خداوند که با «قضا و کفکان» جاری می‌شود، آگاه نیست. چاره‌ای که انسان با تکیه بر عقل من‌ذهنی برای امورات خود می‌اندیشد، به آن چه زندگی با عقل کل برای او در نظر گرفته هیچ شباهتی ندارد.

بنده چو بیندیشد، پیداست چه بیند
حیلت بکند، لیک خدایی نتواند

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲)

حیلت: حيله، فکر کردن به وسیله من ذهنی بر اساس دید هم‌هویت‌شدگی‌ها

اگر انسان با عقل من ذهنی بیندیشد مشخص است که بر حسب همانیدگی‌ها و در جهت زیاد کردن آن‌ها می‌بیند. بنابراین شاید با به‌کارگیری حيله من ذهنی در بعضی کارهایش به ظاهر موفق شود، اما نمی‌تواند در مقام خدایی باشد یعنی فضا را باز کرده، با قرار دادن زندگی در مرکزش بر حسب صنع عمل کند و صلاح خود را تشخیص دهد.

گامی دو چنان آید کاو راست نهاده‌ست
وآن گاه که داند که کجاهش کشاند؟

–(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲)

انسان ممکن است در ابتدای مسیر چند قدم را به وسیله زندگی درست بردارد و دچار این توهم شود که دیگر خردمند شده و از زندگی بی نیاز است. بنابراین دوباره اجسام و همانیدگی‌ها را به مرکزش بیاورد. در این صورت معلوم نیست از کجا سردرآورده و این کار او نتیجه‌ای جز درد و خرابکاری نخواهد داشت.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

